

ره‌آورد تئوری در تحقیق:

نقدی بر تحقیقات اجتماعی در ایران*

دکتر ابراهیم پاشا**

چکیده

در این نوشتار، در پاسخ به این سؤال که در هدایت یک تحقیق علمی چه ضوابطی را باید رعایت کرد و در جامعه‌شناسی، تحقیقات تا چه حدی خود را ملزم به رعایت این‌گونه ضوابط می‌دانند، نکاتی چند شرح شده است. نخست آن‌که با توجه به ساختار و کارکردی که تئوری از آن برخوردار است، حضور تئوری در فرآیند شناخت علمی پدیده‌ها، در واقعیت، امری الزامی ارزیابی شده است؛ در حالی‌که در جامعه‌شناسی هنوز تصور روشنی از تئوری وجود ندارد. دوم آن‌که این نارسایی در فکر تئوری، موجب شده که تحقیقات جامعه‌شناسی در ایران در اکثر موارد به فراتر از سطح توصیف واقعیات پا نگذارد، و بدین ترتیب ره‌آوردی مؤثر برای جامعه‌شناسی نداشته باشد. سوم آن‌که با توجه به این دسته از مشکلات، و این‌که یک علم اساساً چگونه در مسیر پیشرفت قرار می‌گیرد، تأکید بر رابطه میان تئوری و تحقیق و آن دسته از مزایایی شده که از این رابطه برای یک علم به دست می‌آید. این نکات در جمع، پیکره نوشتار حاضر را شکل داده است.

* از دوست و همکارم آقای دکتر حسن سرایی که با مطالعه این نوشتار، پیشنهادهای ارزنده‌ای ارائه نمودند، و همچنین از همکار دیگرم خانم دکتر طاهره قادری که نکاتی را در ضمن مطالعه دست‌نویس یادآوری کردند، صمیمانه تشکر می‌کنم.

** عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه

درباره کاربرد تئوری در تحقیق تاکنون کم صحبت نشده است، چون هیچ تحقیقی در حوزه علم نمی‌تواند بی‌نیاز از تئوری باشد. این الزام برای تحقیقات علمی، با توجه به این امر که منطق غالب در علم، منطق قیاسی است، از ویژگی‌های واقعی علم است. بنابراین، تحقیقی که در آن، سهم تئوری لحاظ نگردد، کمکی به پیشرفت علم نمی‌کند (پوپر، ۱۳۷۰، ۷۷-۹۹).

تئوری‌ها در هر علمی تصویری هستند از نظم حاکم بر واقعیت با توجه به نظام یا نظام‌های فکری رایج در آن علم. به عبارت دیگر، تئوری‌ها بازتاب «تصوراتی از واقعیت (image of reality)» هستند که در یک علم وجود دارد، و بر همین اساس بخشی از دانش علمی به شمار می‌روند. بنابراین اگر تحقیقی نتایج درستی ارائه کند ولی برخوردار از دانش علمی نباشد، تحقیقی علمی قلمداد نمی‌شود. «چون دایره درست و نادرست بودن بسی گشاده‌تر از دایره علمی و غیر علمی بودن است، نه هر چه درست است علمی است، و نه هر چه غیر علمی است لزوماً نادرست است» (سروش، ۱۳۵۷: ۷).

بنابراین اکنون می‌توان این نتیجه را استنباط کرد که غرض از علمی بودن، صرف درست بودن نیست که ما اجازه داشته باشیم به هر شیوه‌ای که درست تشخیص می‌دهیم و سلیقه‌مان اجازه می‌دهد، به دنبال کشف حقیقت باشیم، بلکه در این مسیر، اصول خاصی را باید رعایت کنیم که مورد قبول حوزه خاصی از علم است، و این امکان هم وجود دارد که در این جستجو به درستی کامیاب نشویم، که البته این نیز امر بعیدی نیست؛ چون احکام بسیاری را می‌توان در تاریخ سراغ کرد که در عین علمی بودن، در گذار زمان، نادرست بودنشان آشکار شده است. بنابراین وقتی صحبت از علم می‌کنیم، به مجموعه‌ای از قانون‌مندی‌ها توجه داریم که رفته‌رفته در طول زمان در ضمن کشف روابط حاکم بر طبیعت حاصل شده‌اند، و اکنون هر نوع شناختی در حوزه آن‌ها به ناگزیر باید از این قانون‌مندی‌ها متأثر شود. یعنی اگر ما کسی را به عنوان زیست‌شناس یا فیزیک‌دان می‌شناسیم، فردی را در ذهن داریم که فعالیت مطالعاتی او مبتنی بر

قانونمندی‌های شناخته‌شده‌ای است که در جمع، استخوان‌بندی یک نظام مطالعاتی را به نام فیزیک یا زیست‌شناسی شکل داده است. این قانون‌مندی‌ها عناصر شکل‌دهنده تئوری‌هایی هستند که در آن علم خاص، حاکم است (Engelmann, 1965: 11; Zetterberg, 1965: 30). همپل در شرح اهمیت استفاده از تئوری در مطالعات علمی می‌نویسد: «مجموعاً پذیرفته‌اند که تئوری‌ها کلید درک علمی پدیده‌های تجربی هستند؛ ادعای درک علمی یک پدیده همانند آن است که گفته شود علم می‌تواند به درستی از نظر تئوری، آن را شرح کند» (Hampel, 1970: 142). یعنی یک تحقیق علمی برای آن‌چه در مشاهده منظور می‌کند باید بتواند توجیه تئوریک قایل شود.

بنابراین، با توجه به این‌گونه ضرورت‌ها برای بهره‌گیری از تئوری در تحقیق، قصد این نوشتار توجه به این موضوع است که در تحقیقات جامعه‌شناسی در ایران برای حفظ هویت علمی مطالعه، تا چه اندازه به تئوری در معنای فنی کلمه توجه می‌شود، و این نوع تحقیقات تا چه اندازه می‌تواند به پیشرفت جامعه‌شناسی در مقام یک علم کمک کند. ولی اجازه دهید برای آن‌که پاسخ روشن‌تری به مسئله داده شود، ابتدا بحث را با توجه به مفهوم تئوری آغاز کنیم، و سپس به زمینه‌های امکان مشارکت آن در تحقیق پردازیم.

تئوری چیست؟

تئوری بنا به تعریف «مجموعه‌ای از گزاره‌هایی (propositions) است که به صورت منطقی به یکدیگر مربوطند و از مجموعیت آن، همسانی‌های تجربی استنتاج می‌گردد» (Merton, 1967: 39). یعنی تئوری بیانگر تصویری است از نظم موجود در طبیعت موضوع، و کلیدی است برای درک این معنا که چه امکانی احتمالاً باید وجود داشته باشد تا رویدادی (مثلاً A) در یک وضعیت خاص صورت واقع پیدا کند. این سخن گواه آن است که تئوری در معنای فنی آن، عنوانی برای هر نوع یافته ذهنی نیست، بلکه به چهارچوبی مفهومی اطلاق می‌شود که ملزوماتی آن‌چنان دقیق دارد که در برخورد با واقعیت، از امکان تبیین واقعیت برخوردار است (Homans, 1964: 952; Zetterberg, 1967: 11).

اصلی‌ترین عناصر در ساختمان تئوری، مفاهیم هستند، مانند اتم، الکترون، جرم، ماده، سرعت، گشتاور در فیزیک؛ تواریث، محیط، کروموزوم، ژن در زیست‌شناسی؛

ظرفیت، مولکول، سولفات، سدیم، کریستال در شیمی؛ انگیزه، رفتار، تقویت، بازتاب، شخصیت در روان‌شناسی و نقش، پایگاه، گروه، طبقه، فاصله اجتماعی، ساختار، تأخر فرهنگی در جامعه‌شناسی. این مفاهیم که در هر یک از این علوم از اجزای زبان آن علم محسوب می‌شوند، با قرار گرفتن در ترتیب منطقی و تدوین گزاره‌هایی، تئوری‌های آن علم را فراهم می‌آورند و سپس با توجه به منطقی که از آن پیروی می‌کنند، در فرآیند مشاهده به عنوان ابزاری در تعریف واقعیات مورد استفاده قرار می‌گیرند و مشاهدات تا در قالب این مفاهیم ترجمه نشوند، به یکپارچگی منطقی دست پیدا نمی‌کنند.* بنابراین هر چه این مفاهیم از وضوح بیشتری برخوردار باشند عالم در فرآیند مشاهده، در انتخاب عناصری که در ارتباط با یکدیگر احتمال معنی‌دار بودن دارند، موفق‌تر است. ولی سؤال این است که مفاهیم در چه صورتی از وضوح برخوردار می‌شوند؟ همپل در پاسخ به این سؤال، سه ویژگی برای مفهوم قایل می‌شود که فیلپز در بحث خود از آن استفاده کرده است. او می‌نویسد یک مفهوم زمانی از وضوح لازم برخوردار می‌گردد که (۱) پوشش معنایی مشخص و محدود داشته باشد، (۲) برای همه مصرف‌کنندگان تقریباً یک معنا را افاده کند، و مستعد مصادیق عینی یا قابل اندازه‌گیری باشد، (۳) به عنوان جزئی از یک گزاره در درون یک تئوری، ره‌آورد تئوریک داشته باشد؛ یعنی بر توانایی تبیین تئوری بیفزاید (Phillips, 1971: 45-50). مثلاً در فیزیک، مفهوم «جرم» صرفاً به خواص معینی از جسم مربوط می‌شود، و همه کسانی هم که به نوعی در این زمینه فعالیت می‌کنند، چنین مفهومی را تقریباً به یک معنا مصرف می‌کنند. این مفهوم سپس تحت شرایط خاصی (اثرات نیروی گرانش) با توجه به استعدادی که از آن برخوردار است، مصداقی مشخص، عینی و قابل اندازه‌گیری پیدا می‌کند که «وزن» نامیده می‌شود. سپس با توجه به این فرض که اختلاف شدت میدان گرانش در سطح کره زمین در حدی است که می‌توان از آن چشم پوشید، یکی از پیامدهای تئوریک مفهوم جرم چنین خواهد شد. اگر جسمی (X) - به عنوان جزئی از یک گزاره - در هر نقطه از میدان گرانش (شرط اول) از

* برای آگاهی بیشتر درباره کارکرد مفهوم و اهمیت آن در علم مراجعه کنید به

ارتفاعی رها شود (شرط دوم)، با توجه به وزن جسم (شرط سوم) می‌توان رویداد بعدی را پیش‌بینی کرد، یعنی پیش‌بینی کرد که جسم مورد نظر در اثر سقوط دارای چه میزان از انرژی پتانسیل (Y) - به عنوان جزء دوم یک گزاره - خواهد بود.

البته ما در جامعه‌شناسی به دلیل معضلات فراوانی که در عمل داریم، چه از نظر پایداری متغیرها، چه از نظر یک‌نواختی در «شرایط» (media)، و چه از نظر دخالت متغیرهای مزاحمی که در موارد زیادی حتی ناشناخته‌اند، نمی‌توانیم جملاتی با این دقت بسازیم و بر همین اساس، در بسیاری از موارد، پیشگویی‌های ما از دقت لازم برخوردار نیست. ولی این نارسایی‌ها، در هر حال، نمی‌تواند مجوزی برای آن باشد که بر هر نوع تصویر ذهنی یا هر نوع برداشتی از واقعیت که حتی در قالب مفاهیمی ارائه می‌شود که فاقد استعداد اندازه‌گیری است، بتوان عنوان تئوری داد. تئوری در هر حال، تصویر منطقی نسبتاً دقیقی از واقعیت است که تعیین صحت و سقم محتوای آن ایجاب می‌کند که از متغیرهای نسبتاً دقیقی بهره‌گیرد که در رابطه منظور شده، متغیرها، در رویارویی با واقعیت، استعداد آزمون داشته باشد. این معنا از تئوری اگر از ذکر جزئیات بگذریم، معنایی است که امروزه در علم افاده می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم در جامعه‌شناسی تئوری داشته باشیم باید این قالب را رعایت کنیم، اگر چه نتوانیم جملاتی با دقت جملات علوم طبیعی تدوین نماییم. البته در علوم طبیعی هم همیشه این‌گونه نیست که موفق به تدوین جملاتی بسیار دقیق شوند. این‌ها هم در شرایطی که گاه بسیار پیچیده می‌شود، مشکلات خاص خود را دارند. ولی این مشکلات موجب نمی‌شود که قاعده‌مندی‌ها را رها کنند، و هر نوع بیان اندیشه درباره نظام طبیعت، چه بازمانده از گذشته و چه فرآورده در حال، را تئوری بنامند، مگر آن که شامل مفروضاتی ابطال‌پذیر باشد. ما در جامعه‌شناسی امروز دچار چنین مشکلی هستیم.

ما از روی سنت آموخته‌ایم که بخش عمده آثاری را که از گذشته برای ما به ارث باقی مانده، تئوری بنامیم، بدون آن که به درستی به ارزیابی آن‌ها بپردازیم، مثل مطالعه تاریخی تأثیر دین بر اقتصاد، یا مطالعه تاریخی فرآیند تولید در زندگی اجتماعی، یا توصیف تغییرات اجتماعی بر مبنای مشاهدات نامنظم و غیره. در این آثار در اکثر موارد، نه رابطه‌ای منطقی بین مفاهیم منظور شده است و نه مفاهیم از آن میزان دقتی

برخوردارند که آمادگی آزمون را داشته باشند. مثلاً هومنز بر این باور است که همین جمله مارکس که می‌گوید، نظام ابزار تولید، تعیین‌کننده سایر صور یک جامعه است، دقت یک فرض تئوریک را ندارد. چون این پدیده‌ها یعنی «نظام ابزار تولید» و «سایر صور یک جامعه»، هیچ یک معرف یک متغیر مشخص نیست، بلکه هر کدام از آنها مشتمل بر مجموعه‌ای از متغیرها با روابطی نامشخص‌اند، به طوری که نمی‌توانیم دریافت کنیم که چه تغییری در نظام ابزار تولید موجب چه تغییر بعدی در چه وجهی از صور اجتماعی می‌شود. مارکس در این جمله فقط تقدم و تأخر عملکرد این متغیرها را به ما نشان می‌دهد (Homans, 1967: 14).

در پاسخ به این نارسایی‌ها و در جهت بهبود فکر تئوری، کوشش‌هایی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در جامعه‌شناسی صورت گرفت. پیشنهاد تدوین تئوری «نوع متوسط» که به محدود شدن موضوع و دقیق شدن مفاهیم درون تئوری اشاره داشت در واقع پاسخی به همین نارسایی بود و در پی آن، تعدادی از جامعه‌شناسان در دهه ۱۹۶۰ مسئله تئوری و تئوری‌سازی را مورد توجه جدی قرار دادند (Zetterberg, 1965: 29; Gibbs, 1972: 3). این کوشش‌ها اگر چه خط سیر تفکر جامعه‌شناسی را نسبت به موضوع تا اندازه‌ای متحول کرد و توجه بسیاری را به خود جلب نمود، و جایگاهی در چهارچوب فکری جامعه‌شناسی به خود اختصاص داد، ولی به دلایل مختلف که شاید یکی از آنها به خود جامعه‌شناسی مربوط شود که تلفیقی از شیوه تفکر علمی و انسان‌گرایانه است (Zetterberg, 1965: 20)، نتوانست جایگزینی برای فکری از تئوری در جامعه‌شناسی شود که مفهوم تئوری را در حد تاریخ تفکرات اجتماعی یا تفکرات شخصی فردی خاص تقلیل ندهد (Blalock, 1970: 274). این وضعیت در جمع موجب شده که تصوراتی گوناگون از تئوری در جامعه‌شناسی وجود داشته باشد، چندان که امروز اگر بخواهیم به این پرسش در جامعه‌شناسی پاسخ دهیم که «تئوری چیست؟» یا با ابهام مواجه می‌شویم، و/یا با تعاریفی متناقض (Sjoberg & Nett, 1968: 29).

این آشفتگی در فکر تئوری، روند اجرای تحقیقات را نیز متأثر کرده است، به طوری که در اکثر تحقیقات وقتی پژوهشگر اجتماعی اقدام به تدوین چهارچوب نظری (تئوریک) تحقیق می‌کند، به جای آن که با توجه به قاعده‌مندی‌های نظام مطالعاتی خود

و نقد آن‌ها در خصوص ویژگی‌های موضوع مورد مطالعه به تدوین یک چهارچوب مفهومی آزمون‌پذیر با داده‌های عینی پردازد، و بدین ترتیب قاعده‌مندی‌های نظام مطالعاتی را که تحقیق به آن وابسته است، بهبود بخشد برداشت‌های فردی و شخصی خود را با جملاتی نامنظم و پراکنده تحت چنین عنوانی ارائه می‌کند. چهارچوب نظری وقتی در این قالب ارائه می‌شود مسلماً نمی‌تواند ره‌آوری برای نظم دادن به یافته‌های تحقیق داشته باشد. در حالی که یک چهارچوب نظری باید چنان در تاروپود تحقیق نفوذ داشته باشد که بین داده‌هایی که در قالب جداولی چند مقوله‌بندی می‌شود نوعی ارتباط تعلیلی برقرار کند، به طوری که در نتیجه آن، امکان تبیین متغیر وابسته میسر شود. بنابراین وقتی چهارچوب نظری چنین کارکردی نداشته باشد، ذاتاً مع‌الفراغ است.

این بی‌توجهی به تئوری در تحقیقات، در آموزش‌های دوره‌های تکمیلی دانشگاهی هم دیده می‌شود. به طوری که دانشجویان ما با آن که اطلاع حاصل می‌کنند که تحقیق باید تئوری را به کار گرفت، ولی از پاسخ به این معما بالاخره باخبر نمی‌شوند که چگونه باید از تئوری در تحقیق استفاده کرد. یک بررسی ساده از رساله‌های تحصیلی دانشجویان این دوره‌ها نشان می‌دهد که کارهای ارائه‌شده در اعظم موارد عملاً چیزی بیش‌تر از توصیف ساده واقعیت نیست که یا در قالب تعدادی جداول آماری غیر مرتبط، یا بدون کمک این‌گونه جداول ارائه می‌شود. البته همه این‌ها در حالی است که تئوری و روش‌شناسی چندان به یکدیگر نزدیک هستند که یکی بدون دیگری بی‌معناست.

در ادامه این نوشتار، به قصد آگاهی‌دادن به دانشجویان و در دفاع از این عقیده که تحقیق با آمار متفاوت است، و آمار فقط ابزاری است برای کنترل داده‌های مناسبی که یک تحقیق با توجه به قاعده‌مندی‌هایی فراهم آورده است، به نحوه اجرای تحقیق در جامعه‌شناسی و رابطه‌ای اشاره خواهیم کرد که بین تئوری و روش‌شناسی در یک تحقیق علمی بر حسب ضرورت باید ایجاد شود.

پیوند تئوری و تحقیق

اجازه دهید پیش از ورود به موضوع، نگاهی به شیوه مرسوم تحقیقات جامعه‌شناسی در ایران بیفکنیم. تحقیقاتی که در زمینه مطالعه جامعه‌شناسی در ایران انجام می‌شود،

اکثراً یا به صورت توصیفی است، یا به روال جویشی (اکتشافی exploratory). در این نوع تحقیقات، موضوع تحقیق که یا برخاسته از اشتغالات ذهنی پژوهشگر است، یا بنا به تقاضای سازمانی ذریبط و مسئول به پژوهشگر پیشنهاد می‌شود، اصولاً در قالب سؤال مطرح می‌گردد. در هر یک از این نوع تحقیقات، سؤال البته ویژگی خاص خود را دارد. ولی نتایج حاصل از مطالعه در هر دو نوع تحقیق صرفاً به توصیف واقعیت مورد مطالعه خلاصه می‌شود. آنچه سؤال یک تحقیق توصیفی را از سؤال یک تحقیق جویشی متمایز می‌کند، محتوای سؤال مطرح شده است. برای مثال در تحقیق جویشی، سؤال، موضوعی را پوشش می‌دهد که تاکنون یا مورد توجه نبوده، یا آن‌که کسی به آن با این تفصیل توجه نکرده است. بنابراین، این پژوهشگر خاص به دلیل محدودیت اطلاعات و گستردگی و نامشخص بودن دامنه پوششی سؤال، مسلماً نمی‌تواند پیش از ورود به زمینه مطالعه سؤال خود را بر حسب احتمال، با اتکا به حدسی حساب شده که برای نوع دیگری از مطالعه امکان‌پذیر است، دقت بخشد.

این نوع مطالعات در ایران نسبتاً زیاد انجام شده است، و از میان کارهای انجام شده می‌توان به آثاری مثل اهل هوا^(۱)، ایلدچی، و بسیاری از تکنگاری‌های همانند این‌ها اشاره کرد.

در این مطالعات اصولاً موضوعی خاص و ناشناخته در شرایطی خاص مورد توجه قرار می‌گیرد. یعنی موضوع از نوعی است که تاکنون به آن توجه نشده است، بنابراین، این پژوهشگر خاص برای آن که از زوایای مختلف به بررسی موضوع بپردازد، و توصیفی نسبتاً واقعی از مشاهدات خود تهیه کند، به جمع‌آوری انبوهی از اطلاعات خام می‌پردازد و سپس به گونه‌ای که خود، مفید تشخیص می‌دهد به اطلاعات جمع‌آوری شده نظم می‌دهد. این‌گونه تحقیق اگر چه با معرفی زمینه‌های ناشناخته راه را برای تحقیقات بعدی باز می‌کند و از این نظر بسیار سودمند است، ولی با توجه به این امر که هر پژوهشگر به نحوی که خود، تشخیص می‌دهد مطالعه‌ای را هدایت می‌کند و در

۲- این دو اثر دو نمونه از آثار غلامحسین ساعدی هستند که هر کدام در حد خود کاری ارزشمند و درخور توجه‌اند. این دو تکنگاری از سوی مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی انتشار یافته است، اولی در سال ۱۳۴۵ و دومی در سال ۱۳۴۲.

جمع‌آوری و نظم دادن به اطلاعات فراهم شده هم فقط سلیقه شخصی ملاک قرار می‌گیرد، با مشکلی اساسی مواجه است. چون اگر دو پژوهشگر مختلف مورد خاصی را با این شیوه مطالعه کنند، به دلیل غیر استاندارد بودن شیوه مطالعه، احتمال ناچیزی وجود دارد که گزارشی مشابه از موضوع ارائه دهند (بلالاک، ۱۳۷۳: ۷۳).

نوع دیگری از زمینه‌یابی که اصطلاحاً «توصیفی» نامیده می‌شود، رایج‌ترین نوع تحقیق در جامعه‌شناسی است. در این نوع تحقیق، پژوهشگر اصولاً با توجه به یک «جمعیت خاص» سئوالی را طرح می‌کند که برخلاف سئوال تحقیق جویشی، برخوردار از محتوای مشخصی است، مانند «میزان اعتماد دانشجویان به رسانه‌های خبری» یا «اثر اشتغال زنان بر تعداد فرزندان» و غیره. این سئوالات سپس در فرآیند اجرای تحقیق با توجه به شماری از ویژگی‌های «جمعیت» مورد مطالعه، مانند سن، جنس، محل تولد، میزان تحصیلات، وضعیت اشتغال، نوع شغل، میزان درآمد، وضعیت تأهل، یا هر نوع ویژگی دیگری اندازه‌گیری می‌شود که پژوهشگر در ضمن مطالعات مقدماتی (که باید انجام داده باشد) آن‌ها را برای اندازه‌گیری میزان گرایش افراد داخل جمعیت به سئوال مورد مطالعه، مؤلفه‌های تعیین‌کننده‌ای تشخیص داده است. خلاصه آن که در این نوع تحقیق، پژوهشگر در جستجوی آن است که روشن کند موضوعی که در قالب سئوال تحقیق طرح کرده است، در میان جمعیت مورد نظرش با توجه به مؤلفه‌هایی که مؤثر شناسایی شده، از چه نوع توزیعی برخوردار است (Babbie, 1973: 58).

این شیوه از مطالعه اگر چه در مقایسه با مطالعات جویشی از نظر نتایج، دقیق‌تر است، ولی همان‌طور که چتر پوششی نتایج حاصل از مطالعات جویشی قابل تعمیم به فراتر از همان مطالعه نیست، نتایج حاصل از مطالعات توصیفی را هم نمی‌توان به فراتر از آن چه از نظر آماری اصطلاحاً «جمعیت» نامیده می‌شود، تعمیم داد. بنابراین اگر بخواهیم از یافته‌های چنین تحقیقاتی در شرایط دیگری استفاده کنیم، یا به نتایج اثربخشی دست پیدا نمی‌کنیم، یا عملاً هیچ امکانی برای یافتن چنین نتایجی وجود ندارد. واقعیت امر آن است که از تحقیق جویشی یا توصیفی چیزی بیش‌تر از اطلاعات «خام» حاصل نمی‌شود؛ در حالی که قصد علم، انباشت اطلاعات خام نیست، بلکه دست‌یابی به یافته‌هایی است که به کمک آن‌ها بتواند جملات «قانون‌گونه‌ای» (lawlike)

statements) تدوین کند که در شرایط مشابه، به گونه‌ای، قابل تعمیم باشد. تحقیقات زمانی به این نیاز علم پاسخ می‌دهند که متکی به «مسئله» شوند. بنابراین تدوین مسئله در تحقیق امری اساسی است، و بر همین مبنا به سؤال باید به گونه‌ای توجه شود که آغازی برای تبیین مسئله باشد. اجازه دهید اکنون به این موضوع توجه کنیم که چگونه می‌توان از سؤالی که برای تحقیقی مطرح می‌شود، به مسئله راه یافت.

مسئله چیست؟

مشکل اساسی در این مقطع از بحث، تجزیه سؤال از مسئله است؛ البته نه به آن معنا که به تعریفی از سؤال نیاز داشته باشیم که حدود آن را از مسئله مجزا کند. چون همه بر این امر وقوف دارند که سؤال نامی است برای جمله‌ای که «ابهامی» را مطرح می‌کند، و اصولاً هم کار مشکلی نیست. افراد هرگاه در فضاهای ناآشنا قرار گیرند، یا با رویدادهای خارج از انتظار مواجه شوند، سؤال مطرح می‌کنند. «آموزش و پرورش چه رابطه‌ای با توسعه دارد؟»، «چه عواملی در توسعه روستاها دخالت دارند؟»، «چرا بروکراتیزه کردن ساختارهای سازمانی در کشورهای جهان سوم با مشکل مواجه است؟» و غیره. این جملات هر کدام با توجه به این که ابهامی را مطرح می‌کنند فقط سؤال هستند؛ و تا زمانی هم که به فراتر از این ابهام پا نگذارند. چه حامل واژه «چرا» باشند، و چه فارغ از این معنا. هیچ عنوان دیگری برای آن‌ها نمی‌توان قایل شد. ولی برای بسیاری این تصور وجود دارد که اگر در برخورد با واقعیات، مشاهدات خود را با ذکر «چرا» در قالب جمله استفهامی بیان کنیم، موفق به طرح مسئله شده‌ایم. برای مثال، دارندورف از این جملات به عنوان مسئله یاد می‌کند: «چرا فرزندان بازرگانان، مشاغل تخصصی را به مشاغل بازرگانی ترجیح می‌دهند؟» یا «چرا کارگران صنعت ماشین‌سازی در «دیترید» اعتصاب می‌کنند؟» مرتون در پاسخ به دارندورف می‌نویسد: «اگر در تدوین مسئله، چنین رهنمودهایی صحت داشت، داروین و بسیاری از دانشمندان دیگر اقرار به مشکل بودن یافتن مسئله نمی‌کردند، یا ما می‌توانستیم با افزودن «چرا» به هر مجموعه از داده‌های خام، مثل خلاصه گزارش‌های سرشماری‌ها، به تعداد زیادی مسئله اجتماعی در جامعه‌شناسی دست یابیم. ولی مشکل از این‌جا ناشی می‌شود که مسیر راه یافتن به

مسئله، مسیر همواری نیست، بلکه راهی است ناسفته که نیاز به ذهنیت تربیت شده و کارآزموده دارد (Merton, 1965: xl). این نقد شامل حال بسیاری از افراد دیگر و از آن جمله کرلینجر هم می شود که چنین جمله ای را مسئله معرفی می کند «انواع مختلف انگیزه چه تأثیری می تواند بر فعالیت درسی دانش آموزان داشته باشد؟» (Kerlinger, 1973:17)

مسئله در تحقیق اصولاً چیزی است بیش تر از سؤال، و به زبان ساده یعنی یافتن توجیه تئوریک برای سئوالی که در فرآیند مشاهده، توجه پژوهشگر را به خود جلب کرده است (Phillips, 1971: 91). بنابراین تحقیق تا به یک چهارچوب نظری حساب شده متکی نباشد، نمی تواند مسئله داشته باشد. البته تا سئوالی مطرح نشود، مسئله ای شکل نمی گیرد، و بر همین اساس، گفته می شود که سؤال، آغازی برای طرح مسئله است. ولی با توجه به این امر که سؤال تحقیق را می توان به طرق مختلفی طرح کرد، گاه ممکن است به دلیل محدودیت هایی که سئوالی در هنگام طرح از آن برخوردار می گردد، استعداد آن را که به مسئله ختم شود، نداشته باشد. مثلاً در تحقیقات توصیفی، سؤال صرفاً به این امر توجه دارد که چه درصدی از جمعیت مورد نظر، با چه نوع ویژگی هایی، با توجه به فضای مطالعه، دارای چه نوع تمایلاتی هستند. در این نوع تحقیقات، اصولاً بیش تر از منافع علم، منافع پژوهشگر لحاظ می شود؛ درحالی که تحقیق مسئله دار به منافع علم توجه دارد، اگر چه مزاحم پژوهشگر است. چون در این صورت دیگر نمی توان از روی سلیقه به جمع آوری اطلاعات پرداخت، و نتایج پراکنده ای را به عنوان یافته های تحقیق علمی معرفی کرد.

در هر حال، تکوین مسئله در تحقیق طی مراحل چند صورت می گیرد. ابتدا پژوهشگر باید روشن کند که قصدش از طرح چنین سئوالی چیست. چون هر امری با توجه به چتر پوششی گسترده ای که دارد، می تواند از جهات مختلف مورد توجه قرار گیرد. بنابراین سؤال درباره امور باید مشخصاً بیان کند که چه وجه از یک امر با توجه به چه وجهی از امر دیگری مورد سؤال است. برای مثال اگر در فرآیند مشاهده، ذهن پژوهشگری به رابطه میان عملکرد اقتصاد و توسعه اجتماعی معطوف شود، این به آن معنا نیست که وی به سؤال دست یافته است. بلکه دقیقاً باید مشخص کند که منظور از

عملکرد اقتصاد و توسعه اجتماعی چیست. یعنی سؤال باید در قالبی تدوین شود که دقیقاً مشخص کند چه ابعادی از این دو مفهوم مورد نظر است.

بعد از آن که سؤال دقیقاً تدوین شد، بر این امر باید تصریح شود که سؤال مطرح شده به چه مشکلی در عمل پاسخ می‌دهد، و چه ره‌آوردی برای علم دارد. بنابراین اگر یک پژوهشگر جامعه‌شناس برای مثال بخواهد چنین توجیهی برای سؤال خود فراهم آورد، ابتدا باید با توجه به تجربه و دانش حرفه‌ای خود، سؤال را در چهارچوب فضای عمومی تفکر جامعه‌شناسی به گونه‌ای که برخوردار از محتوای جامعه‌شناختی شود، بازسازی کند. یعنی پژوهشگر با توجه به این امر که هر ساختار اجتماعی، یک متن سیاسی-اقتصادی و اجتماعی-تاریخی است، باید با اشراف بر فضای مطالعه، اثرات احتمالی ابعاد ساختاری را که خاستگاه سؤال تلقی می‌شود، و به گونه‌ای در رویداد واقعیت مورد سؤال، موثر است، به نحوی توصیف کند که روشن شود سؤال در قالب این معنا، در عمل، مشخصاً به چه مشکلی پاسخ می‌دهد. این قالب از سؤال، سپس، باید در متن یک تئوری خاص که همان چهارچوب نظری تحقیق است، شکوفایی منطقی پیدا کند. یعنی با توجه به متغیرهای مشخصی که در ضمن بیان چهارچوب نظری، نحوه ارتباطشان با یکدیگر و با متغیر وابسته بر حسب احتمال مشخص شده است، به سؤال باید پوشش مفهومی داده شود تا شفافیت لازم را پیدا کند. این بازسازی مفهومی به پژوهشگر فرصت می‌دهد که حدود یا ابعاد پدیده مورد مطالعه خود را مشخص کرده، شیوه اجرای تحقیق را معلوم گرداند، و دیگر آن که نشان دهد که سؤال چه ره‌آوردی برای علم دارد.

با روشن شدن این نکات درباره سؤال، متن «مسئله تحقیق» کامل می‌شود. سپس با توجه به این متن و با توجه به مسیری که تحقیق باید در آن هدایت شود، سؤال نخست به روشنی و در یک ارتباط منطقی با متغیرهای خاصی که یک تحقیق اختصاصاً بر آن‌ها تأکید دارد، در قالبی تازه و بدیع به عنوان «سؤال تحقیق» مطرح می‌شود.^(۱)

۱- برای اطلاع دقیق‌تر از نحوه تدوین مسئله در تحقیق مراجعه کنید به:

اکنون با توجه به توضیحات برشمرده شاید این نتیجه حاصل شده باشد که میان آن چه در برخورد با واقعیت مشاهده می‌شود، و سؤال آغازین تحقیق را در ذهن پژوهشگر مطرح می‌سازد، با آنچه اصطلاحاً مسئله برای تحقیق نامیده می‌شود، تفاوت‌های بسیار اساسی وجود دارد که با نهادن واژه «چرا» در آغاز جمله‌ای استفهامی حل نمی‌شود. تدوین مسئله، همان‌طور که مشاهده شد، کار بسیار پیچیده‌ای است که نیاز به وقت بسیار و دانش حرفه‌ای دارد.

این چهارچوب نظری به اضافه متن مسئله در راستایی که از طریق سؤال تحقیق مشخص شده است، در حقیقت بستری است برای تدوین جملاتی که اصطلاحاً فرض‌های تحقیق نامیده می‌شوند. این جملات سپس با توجه به مفاهیمی که در هر یک از آن‌ها لحاظ شده است، موضوعی برای اندازه‌گیری قرار می‌گیرد و بدین ترتیب، رابطه بین تئوری و تحقیق احیا می‌شود.

البته ممکن است با درک این‌گونه مشکلات در فرآیند اجرای تحقیق علمی، برای بسیاری این سؤال مطرح شود که چرا تحقیق باید موضوع مورد مطالعه خود را در این قالب به عنوان مسئله «مطرح کند؟ اصلاً چه الزامی وجود دارد که یک تحقیق از تئوری استفاده کند؟ به این‌گونه سئوالات به کرات پاسخ داده شده است؛ بنابراین نه طرح سؤال تازگی دارد، نه پاسخی که به آن داده می‌شود. یکی از پاسخ‌های داده شده به ضرورت استفاده از تئوری در تحقیق، دقت‌بخشیدن به مشاهدات است. به این معنا که در شرایطی که نمی‌دانیم کدام دسته از متغیرها در میان انبوهی از متغیرها در مقایسه با متغیر وابسته، مؤثرتر از دسته دیگر عمل می‌کند، یا تأثیر آن‌ها بر متغیر وابسته به چه ترتیبی است، یک تئوری منجسم می‌تواند سودمند واقع شود (پللاک، ۱۳۷۲: ۱۰۵). این همان وصیت کنت است که ما آن‌را فراموش کرده‌ایم، چون او هم سفارش کرده است که مشاهده واقعات زمانی مفید به فایده است که مبتنی بر تئوری باشد (Timascheff, 1967: 23).

تدوین مسئله در این قالب به ما کمک می‌کند مفروضاتی را که پیش از جمع‌آوری اطلاعات تدوین می‌کنیم، به دور از سلیقه شخصی و به گونه‌ای که برخوردار از احتمالی حساب‌شده باشد، نظم دهیم. مفروضات وقتی با این دقت تدوین شوند، مقدمه‌ای خواهند شد برای آن‌که اندازه‌گیری‌ها دقیق‌تر صورت گیرد و به واقعیت نزدیک‌تر شود، و

بدین ترتیب، با تأمین نوعی ارتباط بین متغیرهای تحقیق، تبیین مسئله امکان‌پذیر گردد و تحقیق به نتایجی تعمیم‌پذیر بیانجامد. این، ره‌آورد تئوری برای تحقیق است. بنابراین تحقیق وقتی بدون توجه به تئوری هدایت شود، برکنار از این‌گونه مزایا خواهد بود.

ولی نباید فراموش کرد تئوری زمانی برای تحقیق چنین ره‌آوردی دارد که به مفاهیمی نسبتاً دقیق مجهز شده باشد، و این مهم زمانی برای تئوری میسر می‌شود که تحقیقات به تئوری توجه کنند و در رویارویی با واقعیت به دفعات رابطه بین متغیرهای شکل‌دهنده تئوری‌ها را به آزمون بگذارند تا صحت و سقم محتوای آن‌ها در ارتباط منطقی با هم تعیین شود. این در حقیقت، کمک متقابل تحقیق به تئوری است، و پیشرفت علم حاصل این تقابل است.

این‌ها از جمله دلایلی است که نشان دهد سهم تئوری در تحقیق ضرورتاً باید رعایت شود، اگر چه در اثر پاره‌ای از بی‌توجهی‌ها امروزه مشکلات زیادی بر سر راه تئوری به چشم می‌خورد. ولی در هر حال با این‌گونه مشکلات باید برخورد کرد، و هویتی علمی به جامعه‌شناسی بخشید.

منابع

- بلالاک، هوبرت. مقدمه‌ای بر تحقیقات اجتماعی. ترجمه ابراهیم پاشا. تهران: سمت، ۱۳۷۲.
- پوپر، کارل ریموند. منطق اکتشاف علمی. ترجمه سید حسین کمالی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- Babbie, Earl R. *Survey Research Methods*. Belmont, California: Wadsworth Publishing Co., 1973.
- Blalock, Hubert M. "The Formalization of Sociological Theory" in *Theoretical Sociology, Perspective & Development*. edited by John C. McKinney & Edward A. Tiryakian. New York: Meredith Corporation, 1970.
- Engelmann, Hugo O. *Sociological Theory Construction*. Hinsdale, Illinois: Theoliceiden Press Incorporation, 1972.

- Hampel, Carl G. "On The Standard Conception of Scientific Theories" in *Analyses of Theories & Method of Physics & Psychology*. edited by Michael Rander & Steph n> Winlur. Ninneapolis: University of Minneapolis Press, 1970.
- Homann, George C. "Contemporary Theory in Sociology" in *Handbook of Modern Sociology*. edited by Robert E. L. Faris. Chicago: Rand McVeily & Co., 1964.
- Homans, George. *The Nature of Social Science*. NewYork: Hartcourt Brace & World Incorporation, 1967.
- Merton, Robert K. "Notes On Problem Finding in Sociology" in *Sociology Today*. edited by Robert K. Merton & et.al. NewYork: Harper & Row Publisher, 1965.
- Merton, Robert K. *On Theoretical Sociology*. newYork: The Free Press, 1967.
- Phillips, Bernard S. *Social Research*. NewYork: The McMillan Co., 1971.
- Sjoberg, Gideon & Nett Reger, A. *Methodology for Social Research*. NowYork: Harper & Row Publisher, 1968.
- Timascheff, Nicholas S. *Sociological Theory, Its Nature and Growth*. NewYork: Random House, 1967.
- Zetterberg, Hans L. *On Theory & Verification in Sociology*. NewJersey: The Bedminister Press, 1965.